

## معرفی کتاب «قانون شاهنشاهی»

اثر منتشر نشده و ناشناخته ای از

حکیم الدین ادریس بدلیسی

عبدالله مسعودی آرائی

زندگانی و سلطنت هشت تن از سلاطین عثمانی، از عثمان خان غازی تا سلطان محمد ثانی است» (دکتر عبدالحسین نوائی، احسن التواریخ) «به شیوه بسیار متصنعانه منشیان ایرانی و به گفته خودش به تقلید از سبک کتاب های تاریخ جوینی و وصاف و معین الدین یزدی و شرف الدین یزدی نوشته شده است.» (دانشنامه جهان اسلام). سلطان سلیم اول نیز از او تقاضای تنظیم و تحریر تاریخ حال و کار خویش نمود، اما مرگ آن مورخ نامدار به او مهلت اتمام آن را نداد.

ادریس را در «شرح فصوص الحکم ابن عربی» و «شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری» و «شرح قصیده خمیره ابن فارض مصری» نویسنده ای نکته دان با اسلوبی لطیف و رایق به طریقه عارفان و اصطلاحات و منهج آنان می بینیم. «در قصاید بهاریه و پاییزیه، مدایح سلطان سلیم و شاه زاده مصطفی و داوود پاشا و اسکندر پاشا (دکتر ایرج نوبخت، تاریخ عثمانی، ج ۲) او شاعری است مدیحه گوی و نام جوی. به استناد ابیاتی که از او در قانون شاهنشاهی دیده می شود، شاعری است متوسط، با اشعاری سست و گاه نادرست. در «رساله فی النفس» و «رساله الالباء عن مواقع الوباء» و «رساله در اباحت بعضی اغانی» او را عالمی ذوفنون می یابیم. هم حکیم الهی است هم آشنا به فلسفه یونانی. گاه در التزام سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۷) در نبرد چالدران حاضر است و زمانی در سفر مصر همراه و از ندیمان او، سلحشور است و سیاست پیشه، حتی می تواند سران کرد سنی را منقاد و رام

از جمله ذخایر گران بهای نشر بلیغ و بارور فارسی و یکی از مظاهر درخشان ذوق و اندیشه و فرهنگ و ادب ایرانی، که هجوم حوادث روزگاران، خوش بختانه، آن را از میان نبرده و پی سپر سیل و غارت و حریق نساخته، کتاب ناشناخته «قانون شاهنشاهی» تألیف حکیم الدین ادریس بن حسام الدین علی بدلیسی حنفی است. وی از عالمان و مورخان بزرگ سده دهم و از «کاتبان دیوان سلطان یعقوب آق قویونلو و طغرانیس و عهده دار مهر و نشان سلطنتی بود.» (دانشنامه جهان اسلام، ذیل بدلیسی) هنگامی که کار و نام شاه اسماعیل صفوی (حک ۹۰۵-۹۳۰) بالا گرفت و بساط آن سلطان را برچید و به آزار و کشتار پیروان تسنن پرداخت و آتشی از فتنه های مهیب برپا ساخت، ادریس ادامه زندگی را در وطن مألوف دشوار یافت و خرابی و نابسامانی اوضاع را برتافت و از سر ناچاری به دیار عثمانی شتافت. تهنیت نامه ای که او به سال ۸۹۰ از جانب سلطان یعقوب به بایزید دوم نوشته بود، در حقیقت نموداری از حسن خط و استواری سبک و توانایی او در نگارش نامه های دیوانی بود و به حکم این سابقه ارزشمند، مقدمش را به گرمی و شایستگی گرامی داشتند و وجودش را مغتنم شمردند و به اندک زمان او را برکشیدند و نامی بلند و پایگاهی ارجمندش بخشیدند. بایزید که «مایل بود در دولت عثمانی، صاحب قلمی مانند او پیدا شود» (ر. ک: هامر پور گشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج ۱) او را مأمور نوشتن تاریخ آل عثمان نمود. هشت بیشت که «متضمن شرح

سازد و با این همه خود را «از خادمان علوم دینی» می خواند.  
(قانون شاهنشاهی، مقدمه)

پدرش مولانا حسام الدین، از عالمان بزرگ زمان خود بود که در سال ۹۰۰ چشم از جهان فرو بسته بود. معلم و مربی او قاضی عیسی، از فاضلان و زاهدان آذربایجان و از مدرسان علوم دینی بود. در تواریخ دو پسر از او نام برده اند: ابوالفضل محمد الدفتری متخلص به فضلی و متوفی به سال ۹۸۷ که بر سلیم نامه ناتمام مانده پدر تکمله ای نوشت، و دیگری ابوالموهب چلبی. سرانجام ادريس در سال ۹۲۶ درگذشت و «جنازه او را در محله ایوب، نزدیک مسجد زینب خاتون به خاک سپردند و هم اکنون به نام ادريس کوشکو معروف است» (دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۵)

قانون شاهنشاهی، یکی از آثار بدلیسی است که نسخه ای از آن به سال ۹۵۲، یعنی بیست و شش سال پس از فوت مؤلف، در قسطنطنیه به دست شخصی به نام محمد بن بلال کتابت شده است. نسخه ای که در تملک نگارنده این سطور، می باشد، در سال ۱۹۷۲ میلادی تصحیح و با خط نستعلیق خوش و زیبایی در ۱۶۸ صفحه تحریر شده است. مصحح که در مقدمه کتاب، خود را حسن توکلی، اهل مراغه و دانشجوی دوره دکتری تاریخ و تمدن اسلامی در دانشگاه استانبول معرفی نموده، فقط توانسته است دو نسخه از این کتاب را پیدا کند و این تصحیح، در حقیقت پایان نامه تحصیلات تکمیلی و دکتری وی بوده است.

این کتاب، که می توان آن را اخلاق سیاسی نامید، متضمن اندیشه های سیاسی و باورهای دینی و اخلاقی مؤلف در حکومت و شیوه مملکت داری و جهان بانی است. ادريس در این کتاب، سیاست را از زاویه شریعت نگریسته است و سخنان او بیشتر شبیه گفته های اهل وعظ و منبر و خطابه است. او مسلمانی پاک اعتقاد و پارساخوی و پاینده تعالیم آسمانی است که به بلاغت فارسی و عربی آشنایی و تسلط کافی دارد و این همه به خوبی در کتاب ارزشمند قانون شاهنشاهی جلوه گر است.

نثر کتاب لطیف و استوار است، با کلماتی ظریف و ملایم که در آن داد هر موضوعی به خوبی داده شده و هیچ چیز در آن نه کم است نه زیاد. نویسنده با هنرمندی به آیات قرآنی و احادیث نبوی و گفته ها و سروده های بزرگان استشهاد کرده و با عبارات مسجع و موازنه ها و قرینه سازی های دل انگیز و دیگر محسنات لفظی خواننده را مشعوف و به خواندن مشتاق می سازد. اما با این همه کتاب از نقد و نظر فارغ نیست؛ گاهی در نقل آیات و آوردن ابیات دقت کافی نشان نداده است. به نظر می رسد مؤلف، آنها را از حافظه خود نقل نموده و یا هنگام نوشتن به متن اصلی

دسترسی نداشته و یا فراموش کرده است. گاهی نیز به عمد و از روی قصد، کلمات بی تی را در جهت القای اندیشه و مقصود و متناسب با آن تغییر داده و شرط امانت را وانهاده است. همچنین پاره ای از اغلاط دستوری را می توان در کتاب یافت که استغراق در عربیت و پرداختن به سیاست و اشتغالات دیوانی و نظامی، شاید، علت این امر بوده باشد.

۲۲۷ بیت شعر در این اثر آورده شده که ۲۴ بیت آن عربی و ۵۱ بیت آن از مؤلف و بیشترین ابیات باقیمانده به ترتیب از سعدی و اوحدی مراغه ای و مولانا و سنایی است.

مؤلف کتاب تاریخ عثمانی «مرآت جمال» را که یکی دیگر از تألیفات ادريس است، همان «قانون شاهنشاهی» دانسته است که البته درست نمی باشد؛ زیرا مؤلف در کتاب خود دوبار به تصریح، این اثر را «قانون شاهنشاهی» نام نهاده است.

کتاب دارای چهار بخش است: مقدمه مشتمل بر حمد و ستایش کردگار و مدح و ستایش پیامبر عظیم الشان اسلام بوده، نیز به توضیح خلافت ربانی و تصدیق نیاز نظام جهان به سلطنت و جهان بانی افراد انسانی پرداخته است:

سلطانی که از طریق بنده نوازی به وصف توتی الملک من  
تشاء ممتاز است و عظم الشانه پادشاهی که در عین بی نیازی  
و بی انبازی به مرحمت و عنایت تعز من تشاء مذکور لسان  
اعزاز است ... سریر رفیع سلطانی اش را به نقوش مواهب  
پربها و رسوم عطایای بی انتها نگاشته و پایه متعالی مراحم  
رحمانی اش هرگز به منقصت زوال نکاسته ... هر چند در  
درگاه حق مجرم و گناه کاریم و از ارتکاب معاصی خجل و  
شرمساریم، لیکن در شناخت جرائم و آثام و جهت درخواه  
گناهان بی حد و انجام دست تو سل و اعتصام به دامن  
ندامت و استغفار در زده ایم ... بهترین دست آویزی در  
حریم بارگاهش و مقبول ترین وسیله ای در التماس و  
درخواست، تو سل به هدیه صلوة و سلام است و تو صل به  
تحفه درودی انجام به روضه قدسی التیام و منام ملائک  
مقام آن سلطان کشور رسالت و شاهنشاه سپاه مجاهدت و  
بسالت ...

سپس به بیان علت و انگیزه اغتراب خویش پرداخته می گوید:  
«در هنگامی که غلغله های فتنه های آخرالزمان به گوش اهل الله  
پیغام فرخنده انجام ففروا الی الله رسانیده بود ... این فقیر آواره  
راه و غریب نالان اواه، مرصد فیض قدسی ادريس بن حسام الدین  
بدلیسی را هجرتی از منازل و اوطان دست داده، به عزیمت ادراک  
مقاصد و آمال و دریافت طوایف حریم و حرم خلافت و اقبال،  
آهنگ سفر و شد رحال ... نموده و به سایه مرحمت خداونگار



شاهان روی زمین ... الملك المجید سلطان بایزید، پناه از حوادث زمان آورده بود ... این مقدمه بیست و هشت صفحه ای با سی و دو بیت مشنوی، نه چندان دل پسند، در ثنای آل عثمان و بیان فهرست اجمالی مندرجات کتاب، نویسنده خود را اهل فقر و نیازمندی و خادم علوم دینی و کتابش را قانون شاهنشاهی نامیده است.

بخش نخست یا مقصد اول بیان مبادی ظهور لطیفه ربانی و استحقاق خلافت رحمانی در نشأت انسانی است. نویسنده، عنایات غیر متناهی الاهی را به «وهبی» و «کسی» تقسیم کرده و کوشیده است به کمک عباراتی شیوا و دل نشین به توضیح هر کدام بپردازد. در نظر او عطایای وهبی شامل ایمان جبلی، طالع سعد، مکارم اخلاقی، علو نسب، ظاهر زیبا و خردمندی و فراست یا قوت حدس و کیاست می باشد. ایمان جبلی را منحصر در قبول اسلام می داند که بر ناصیه هر سعادت‌مندی در روز الست به دست حقایق نگار رقم زده می شود که **من یهد الله فهو المهتد ومن یضل فلن یجد له ولیاً مرشداً**. «طالع مساعد یا دولت خدادادی و بخت ممد و معاضد بهره هر بختیاری از روز نخستین است و خداوند هر کس را به قدر استعداد و استحقاق از دولت و اقبال بخشی مقدر فرموده است. اخلاق جبلی عطیتی است که در قوام بنیان خلافت و جهاننداری به مثبت اساس هر بنیان و جهت استدامت اعلام دولت به منزلت عناصر و ارکان است، در بنیه ابدان انسان. رفعت اصل و تبار و بزرگواری خاندان نیز عطیه وهبی خداوندی است که طالع و قوت بخت آبا و اجداد همچون ظل ممدودی شامل احوال اولاد می شود که در سایه حمایت آن محفوظ و مأمن می مانند. شکل و شمایل مرغوب و صورت و محیای محبوب نیز چنین است. چه در بادی نظر هر کس را که دیده به دیدار شاه نیک صورت افتد و بهجت و مسرت از مشاهده طلعتش به ناظر رسد، البته موجب الفت قلوب و خواطر گردد.»

«دیگر نعمت هوش و فراست است که شرف نوع انسان به جوهر گرانبایه خرد و دانشوری است و سرفرازی آدمی به بلندی پایه نعمت هوشیاری است که **ذم المواهر العقل و بنس المصائب الجهل**» این بخش بیست و سه صفحه از یک صد و شصت و هفت صفحه کتاب را شامل می شود.

بخش دوم یا مقصد ثانی در ذکر اخلاق و ملکات که شایسته رتبت پادشاهی است و بیان فضایل خلقی و شمایل خلقی که لایق به سروری رعیت سپاهی است. نویسنده در این بخش عقیده خویش را چنین بیان می کند: در کشور معنا خلافت الاهی مخصوص انبیا و اولیاست و در کشور ملک صورت، سروری و شاهی پایه قدر سلاطین و خلفاست. «مؤلف خاطر نشان می سازد که

«هر چند شاه بختیاری، مؤید به تأیید و تقویت الاهی باشد، ولی بزرگ ترین اسباب سعادت و کامکاری آن است که تتبع و استقرای آثار و اخبار سلاطین سلف و پیروی اعمال و احوال اهل مجد و شرف کند، چه:

چه ملوک از نکو نامی اندوختند  
ز پیشینیان سیرت آموختند

نویسنده، شرط سروری سلطان را خداترسی و پرهیزگاری و داشتن سلطه باطنی می داند: «هر سعادت‌مندی که بر مسند خلافت و سلطانی از آفت شرور نفسانی به پناه عنایت رحمانی درآید و در تحسین ملکات نفسانی و تملک زمام قوای غضبی و شهوانی به متابعت انبیا و مشایعت رای روشن و روش ائمه هدا و خلفا گراید، لاجرم آن مرتبه سروری را به وجود او سرفرازی و افتخار بود ...»

عفت، شجاعت، حکمت و عدالت را اصول اخلاق و ملکات کریمه ای می داند که شرط تحقق خلافت رحمانی است و برای هر یک تعریفی روشن و صریح دارد: «عفت عبارت بود از آن که خردمندی در ملک وجود خود قوت شهوت را به فرمانبرداری حکم شرع و اطاعت عقل با عدل درآورد». «شجاعت عبارت است از آن که خردمندی در ملک وجود خود قوت غضبی را در بارگاه نفس ناطقه به نوعی در حیطه امر و فرمانبرداری درآورد که در مقتضای قوت غضبی افراط و تفریطی ظاهر نشود». «حکمت عبارت بود از آن که خردمندی در مملکت وجود انسانی قوت عاقله را به نوعی ترتیب کند که در ادراک و دریافت رغایب همیشه متوجه افزودن علوم غیبیه از عالم قدس باشد و در صدد ترقی بر معارج معارف.»

«عدالت آن است که از اعتدال هر سه اصل سابق متحقق گردد و از جامعیت اخلاق حمیده استقرار و تمکن پذیرد. پس حقیقت این ملکه عدالت، اتصاف نفس انسانی است به حالت اعتدالی و وحدت مزاجی میان افراط و تفریط در جمیع احوال.»

نویسنده هریک از اصول اخلاقی فوق را به شیوه برهانی با عباراتی مؤثر و دل نشین آراسته و مؤکد به آیات قرآنی و احادیث موثق و سخنان اولیای دین و مشایخ اهل یقین به شرح توضیح داده است؛ به گونه ای که نه چیزی کم و نه زیاد به نظر آید و به عبارت دیگر نه اطناب ممل و نه ایجاز محلّ چهره سخن را عیناک سازد. پس از آن برای هر کدام از اصول چهارگانه، فروعی آورده بدین ترتیب که برای اصل عفت، سخا و حیا را به عنوان دو شاخه و فرع بر شمرده و آن دو را به شرح باز نموده است و برای اصل شجاعت، کبر نفس یا علو همت و حلم و وقار و غیرت یا حمیت را آورده و فروع حکمت را سرعت فهم یا صفای ذهن و

تذکر و تحفظ دانسته و از صداقت و شفقت، وفا و حسن مکافات به عنوان فروغ اصل عدالت نام برده و به توضیح آن‌ها پرداخته است. این بخش، چهل و چهار صفحه کتاب را به خود اختصاص داده است.

بخش سوم یا مقصد ثالث در تفصیل اعمال و احوالی است که شایسته مسند سلطانی است و تفصیل افعال و اشغال که لایق رتبت سروری و جهان بانی است. نویسنده در توضیح این مقصد، خلافت و سلطانی را اولاً ظلمت رحمانی دانسته، ثانیاً چنین مرتبه‌ای را افضل مراتب انسانی و اعلا مناصب این جهانی بر شمرده، لذا اورنگ نشین چنین مرتبه و مسندی باید متخلق به اشرف ملکات و اخلاق حمیده باشد تا چون ظاهر سازان و عوام فریبان، مصداق «یحبون ان یحمدوا بمالم یفعلوا» نباشد و شایسته حال سلاطین مسلمان چنان است که مدار امر و نهی ایشان به میزان شرع انور منطبق بوده و ملاک پسند یا ناپسند آنان رضا و خشنودی خدا باشد. می‌گوید: «هر چه به خلاف ضابطه نبوت باشد، باطل شمارند» از آن که «سعادت دینی و دنیوی و مصالح صوری و معنوی در متابعت شریعت مصطفوی منطوری است.»

«هر چه نه قال الله و قال الرسول هست در این دایره نفس فضول»

یکی از اصول مهمی که پیش چشم مؤلف است، تعظیم شعایر دین و عمل به واجبات و پرهیز از محرمات در آشکار و نهان می‌باشد؛ به گونه‌ای که سلطان در هر مقام و در هر حال خدا را ناظر بر افعال خود بداند تا هم خود به راه راست و طریق مستقیم برود و هم اتباع و اشیاع او به متابعت شریعت عادت کنند. اگر محکومان سلطان بدانند که او از سر اخلاص و اعتقاد به دستورات دین عمل می‌کند، هرگز مجال عدول و انحراف از راه دین مبین نخواهند یافت و به مسلکی غیر از طریق مستقیم انعطاف نخواهند جست. در حقیقت صدق معنای الناس علی دین ملوکهم روشن می‌شود. به دنبال این مطلب می‌گوید که مردم باید بتوانند بی هیچ مانع و رادعی حاجات خویش را به عرض پادشاه برسانند و اگر مظلومی قصد تظلم و دادخواهی داشته باشد، باید بدون ترس و بیم قصه خویش به پادشاه ببرد و در این امر به وزیر و مشیر و میانجی توسل نجوید: «بل که به نفس خود ارتکاب کند که سنت سلاطین انبیا و اولیا و طریقه معهود ائمه و خلفای اربعه مصطفا - علیه و علیهم السلام - چنین بوده است.»

به پادشاهان نیکو نیت و اصلاح طلب توصیه می‌کند که از داشتن منهیان دیندار و امین برای دیده‌بانی حال مظلومان و

حاجتمندان و عرض تظلم و حاجت ایشان ناگزیرند. «سلطان را غیر از گروه نواب متعین، مهنیان امین متدین باید که همیشه به دیده بانی حال مظلومان و حاجتمندان در آشکار و نهان قیام نمایند و در صدد جست و جوی حال عجزه و ناتوانان باشند.» دیگر آن که درشتی و نرمی را به هم درآمیزد و به قول سعدی:

درشتی و نرمی به هم در، به است  
چو فاصد که جراح و مرهم نه است

چه، درشتی که پیوسته اعمال شود، وحشت می‌آورد و نرمی و لطف بی جا از جاه و منزلت امیران می‌کاهد. سخن مؤلف در این باره چنین است:

هرآینه سزاوار چنان است که سلاطین تمامی زیر دستان و محکومان خود را همیشه میان خوف و رجا دارند و هر کس از اتباع و اشیاع را از ملاحظه این دو حال ذاهل و غافل نگذارند.

دیگر توصیه او به نگه داشت پیمان و صفای دل و صدق گفتار پادشاه می‌باشد: «سیرت ضرور سلطان وفای وعد و نگه داشت عهد است با جمع دوست و دشمن و موافقت دل و زبان و قول و فعل او در سر و علن ...». وقتی از خطر و زیان سپردن کارها به افراد نالایق سخن می‌گوید، گویی فرمان علی - علیه السلام - به مالک اشتر را نصب عین داشته و از آن مقام بزرگ الهام گرفته است. «هر مطلب و منصبی که موقوف به کثرت تجارب است ... به نوجوانان کار ندیده و کودک مزاجان نورسیده مرجوع ننماید. مگر که در ناصیت قابلیت آن جوانمرد، انوار صلاح مشرق نماید.» توصیه او به مشاورت با خیر خواهان دل آگاه و خبیر، انعکاس اندیشه مستقیم و تفکر درست اوست: «سلطان باید که در معضلات امور با اصحاب رأی مستقیم مشاورت نماید و با ارکان دولت و مخلصان صافی طویرت محاوره و مداوره کند.» به حق عمل کند و تسلیم اندیشه‌ها و نظرات درست باشد و از تمایلات شخصی، خویش را دور نگاه دارد: «در میان آرای عقلا و افکار اولی النهی اجتهاد و تأمل فرماید.»

از نمونه‌های دقت نظر و هوشمندی مؤلف در حفظ حشمت و شکوه سلطان، توجه و توصیه او بر این است که: «سلطان باید به غیر از اوقات توجه به اتمام مهام و حاجات و به جز مجمع طاعات و عبادات از جمعه و جماعات، خود را بر نظر عوام الناس بسیار عرض ننماید.» او همچنین در موضوع دارایی خدم و خیل لشکریان اعتقاد دارد که: «مراعات امری که قوام سلطنت و بقای مملکت به آن باشد، بر پادشاه نافذ فرمان لازم و محتتم است.» یاران سلطان را یکی ارباب سیف و سان و دیگری اصحاب قلم و بیان می‌داند و انزلنا الحديد فیه بأس شدید و منافع للناس و نیز

الذی علم بالقلم را سنت الاهی بر این دو طایفه گواه صادق می خواند. یک جا از قول حکیمان هند می گوید: پادشاه هم به خود و هم به رعیت خود کریم و جوانمردی باید، که اگر بر خود جوانمرد نباشد، در چشم مردم خوار نماید و اگر بر رعایا ناجوانمرد باشد، مدموم و این شیوه شاهان ظالم و نفس پرست است.

پنجاه و هشت صفحه از کتاب به مقصد ثالث اختصاص یافته است.

بخش چهارم یا مقصد رابع «کیفیت تحصیل سلطنت سردی به وسیله دولت دنیوی و تکمیل سروری صوری به واسطه اتصاف به کمالات معنوی». نویسنده ابتدا به ابعاد دوگانه وجود آدمی اشارت می کند که: «نشأت گرامی وجود آدمی از دو گوهر متباین به تشریف جامعیت توصیف پذیرفته است. «سپس هریک را بدین گونه توضیح می دهد: «از آن دو گوهر یکی در غایت لطافت و شرافت است که از معدن عالم جان آمده» و «یکی در نهایت جرمیت و کثافت که از کان طبایع و ارکان پیدا شده است» و بدین گونه به شرح گوهر روحانی و جسمانی در وجود انسانی پرداخته است. مفارقت روح را از موطن اصلی و میل بازگشت او را به عوالم روحانی از این مزرعه دنیای خاکی، بدین سان بازگو می کند: «روح قدسی نژاد و جان بهشتی معاد بعد از استقرار بر سریر بدن... در مجاورت این هیکل عنصری از دولت موروثی خود از آبای علوی محروم ماند و در کشور بقا خود را به سعادت لقا نرساند و چون در ایام سلطنت صوری، تحصیل سروری سردمی می شاید، فرمود، لاجرم فرصت چندروزه سلطانی را در این عالم فانی غنیمت باید شمرد...» شرایط تحصیل سعادت و سروری دنیا و آخرت را عبارت از معرفت، عبادت بر نهج شرایع و نوامیس نبوی و احسان و نیکوکاری می داند. برای نیل به معرفت، پادشاه باید بداند که «انما الحیوة الدنیا لعب و لهو» و به دولت بی اعتبار و نعمت دنیای ناپایدار مغرور نشود و پیوسته خود را در مقام خشوع و خاکساری بدارد. نیز عبادت او علاوه بر انجام واجبات و فرایض دین، «دادگستری و دادگری است، بر وفق قوانین ملت مصطفوی» و می افزاید: «قسطاس مستقیم در دست شاهان روی زمین، میزان شرع سید المرسلین است و جام جهان نمای سکندری و مجلای صورت عدالت گستری، قلوب و ضمائر روشن علمای ربانی و دل غیب نمای عرفای حقانی است.» در باب احسان می گوید: «احسان سلاطین را اصناف فواید خاص می باشد و مجملات آنچه به مقتضای قوانین شرعی و قواعد سمعی برود، در عداد فرایض معدود است.»

توجه به امنیت راه ها، بهره مند ساختن مردم از نعمت های زندگی، آباد نمودن شهر و دیار مسلمین، ساختن پل ها، احداث قنات ها، تعمیر خرابی ها و بنای مساجد را از جمله لواحق احسان پادشاهان می داند: «سلطان باید به امعان نظر به این مصلحت اسلامی بپردازد که در محل مسجد یا عبادتگاهی یا عمارت چیزی از رباط و قناتیر و گذرگاهی از حلیه عمارت و انتفاع افتاده و ارکان عمارت یا جهات اوقاف و وجوه رعایت آن روی به استیصال و خرابی نهاده یا از دست ظالمان و متعديان بنیاد آن مشرف بر هلاک است و آثار آن منطمس در خاک است به اعاده و معموری آن توجه نماید...»

#### نگاهی دیگر به کتاب

کتابی که در تملک این جانب است، دارای پوستی افزون بر ۱۵۰ صفحه به زبان ترکی استانبولی و به خط لاتین می باشد. این کتاب که تصحیح آن، رساله پایان دوره تحصیلات تکمیلی شخصی به نام آقای حسن توکلی، اهل مراغه و متولد ۱۹۲۳ میلادی است. با خط خوش نستعلیق در ۱۶۷ صفحه به قطع خشتی بزرگ نوشته شده است. آقای توکلی می گوید که پس از اتمام تحصیلات کارشناسی در رشته تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، برای ادامه تحصیل به استانبول رفته و در رشته فرهنگ عثمانی و تاریخ تمدن به اخذ درجه دکترا نایل آمده است. او توانسته تنها دو نسخه از این کتاب را بیابد: یکی را در کتابخانه سلیمانیه و دیگری را در موزه هنرهای اسلامی. به گفته وی ادریس، دارای ۲۷ تألیف بوده که ۱۵ کتاب را به زبان فارسی و ۵ اثر دیگر را به زبان عربی و یکی را به زبان ترکی نوشته است و بقیه آثار و خط و زبان نگارش آنها بر مشارالیه دانسته نشده است. تاریخ تولد مؤلف را بدون ذکر مأخذ، سال ۱۴۵۰ میلادی (= ۸۵۶هـ) دانسته که با توجه به سال فوت او (۹۲۶هـ) مدت زندگی ادریس ۷۰ سال و زمان اقامت وی در خاک عثمانی بیست سال بوده است. قانون شاهنشاهی را اساساً باید اخلاق سیاسی یا سیاست مدن، که شاخه ای از حکمت عملی است، نامید. از لحاظ محتوا کتابی است مشابه و در ردیف سیاستنامه خواهی نظام الملک و سلوک الملک امین الدین ابو الخیر خنجی و اخلاق همایون از قاضی اختیارالدین تربتی و ذخیره الملوک علی بن شهاب الدین همدانی و دستور السلطنه ابو الفضل منشی شیرازی. چون این آثار همزمان و یا بعضاً قبل از تألیف قانون شاهنشاهی نوشته شده اند، دور از ذهن نمی نماید که ادریس در نوشتن کتاب خود به آنها، که از وظایف حکمرانان و اخلاق کارگزاران و شیوه اداره مملکت سخن گفته اند، نظر داشته باشد.

مؤلف در صفحه ۲۶ کتاب می گوید: «پس پادشاهان دیندار و خسروان شریعت مدار را به مقتضای تخلیقات باخلاق الله، اتصاف به اخلاق رحمانی در مسند مملکت داری و جهان بانی واجب و لازم باشد ...» او همچنین خود را عالم و عارف و خادم و مبلغ دین مبین اسلام خوانده و مراد از تألیف این کتاب را ادای فرضیه دین و انجام یک تکلیف شرعی اعلام داشته است:

... بالضرورة بر اهل علم و معرفت جهت شکرگزاری نعمت سلاطین عظام لازم آن باشد که به هر زبان و بیان و نظم و نثر بلاغت نشان به طریقه تصریح و کنایت و به قانون درایت و روایت، همیشه فواید علمی و عملی در محافل پادشاهان مذکور لسان تذکار و تکرار دارند و خود را در مرتبه العلماء و رثة الانبیاء و به تبلیغ رسالت حق و کلمه صدق مجبور شمارند و بر سنت مصطفی - علیه من الصلوات اکملها و انماها - که مخصوص به خطاب یا ایها النبی بلغ ما انزل الیک است، همواره به اعلام احکام خدا و رسول خدا و تبیین سبیل خدا خود را مأمور انگارند.

کتاب با نثری محکم و استوار، مزین به سجع ها و موازنه های زیبا و آراسته به ترکیب های بدیع، استعاره های لطیف و تشبیه ها و تمثیل ها مؤثر و دل نشین، تألیف یافته است و برای کسانی که تصور نثر پارسی را در دوره های مختلف می کاوند، نیز برای آنان که نحوه تفکر و راه و رسم زندگی جوامع را در روزگاران گذشته می جویند، می تواند منبع تحقیق و پژوهش ارزشمندی باشد. این کتاب که بر دو پایه تهذیب نفس و سیاست مدن استوار است، به لحاظ نزدیک بودن تاریخ کتابت آن با زمان زندگانی مؤلف، از دست برد کاتبان غیر امین زیان ندیده و یا به کمترین تصرف از تصحیف و تحریف دچار آمده است. سراسر کتاب به نثری یک دست و هموار نوشته شده است، که غث و سمین در آن بسیار اندک است، و سجع های متوالی، که گاهی فارغ از شائبه تکلف نمی باشد و شواهد شعری اثر طبع مؤلف که در بسیاری موارد لطف چندانی ندارد و خواننده با ذوق و حال را آرزو این است که چنین شاهدهی دور از لطف و جمال در حر مسرای فکر و خیال او روی نمی نمود و نیز شواهد شعری از شاعران بزرگ چون مولانا جلال الدین سنایی، اوحدی، سعدی و فردوسی که در ضبط این ابیات دقت کافی نشده و چنین می نماید که نویسنده به مدد حافظه خود آنها را نقل نموده و به متن اصلی نگاه نکرده است. با این همه دقت و ظرافتی که در قرینه سازی های خوش آهنگ موجب التذاذ روحانی خواننده می شود و گوش جان او را می نوازد، قابل ستایش است: «خدایا چون ابواب پر فسحت رحمت تو، درگاه حاجاتست و ساحت بی مساحت مکرمت تو

بارگاه عرض دعوات، کف سؤال ما حاجتمندان را از ایادی عفو و غفران خود خالی مگذار ...» (ص ۲) «هر چند در درگاه حق، مجرم و گناهکاریم و از ارتکاب معاصی خجل و شرمساریم، لیکن در شفاعت جرایم و آثام و جهت درخواه گناهان بی حد و انجام، دست توسل و اعتصام به دامن ندامت و استغفار در زده ایم ...» (ص ۳) «این فقیر آواره گمراه و این غریب نالان آواه، بنده فیض قدسی، ادریس بن حسام الدین بدلیسی ...» (ص ۴)

#### استشهاد به آیات قرآن

شرف آسمان بر زمین به همین است که همیشه سبحانه فیضش بر دامن سؤال دشت و کوه بارانست که فی السماء رزقکم وما توعدون ... (ص ۷۶) که مال عدو جان مردمانست و منشأ فتنه و فسادست، میان ابنای زمان که انما اموالکم و اولادکم عدولکم ... (ص ۷۵) ابلیس پر مکر و تلبیس که آدم ابوالبشر را در بهشت خلد به دام شهوت مقید ساخت و از مقام قربت بیرون انداخت، با اولاد آدم هم به عداوت اصلی و خصومت جبلی به ضرورت خواهد پرداخت که وعید پر انذار و لاغوبینکم اجمعین الاعدادک المخلصین ...» (ص ۵۶)

نمونه ترکیب های زیبا چون: مردم سال دیده، نوجوانان کار ندیده، کودک مزاجان، فرو پایگان، کوه شکوه، حمای شریعت، حر مسرای حشمت، فراز تن، قبض و بسط مملکت، امضای قضایا، مؤدای آیت حکمت غایت و ... و ترکیبات عربی خاص اهل شریعت: کما هی احوال، یوماً فیوماً کما ینبغی، استیهال نوال، استحقاق افضال، استیلای نشأت غضبی، مسارعت در مؤاخذه، مشافهه و مواجهه، سامع جلال، مصالح جمهور، تنقیح و تحقیق و تشبیهات زیبایی چون: مرشد توفیق، جبال و بال، بیابان متاعب، حارس غیرت، کوه شکوه، عواصف شهرت، مصر عزت، طبیعت زلیخا صفت، نقاب سحاب حیا و ...

و سرانجام کتاب با عبارات زیر پایان پذیرفته است: «وقع الفراغ من تنمیق الرسالة الشهنشاهیه بالعیایة الالهیه یوم الجمعه رابع عشر شهر رمضان المبارک لسته اثنین و خمسین و تسعمائة هجریه بمعدنیة قسطنطنیه المحمیه علی ید العبد الفقیر الی الغنی المتعال محمد بن بلال عفی عنهما.»

